

(شرح حال رشید و طواط)

﴿ بقلم میرزا عباس خان اقبال آشتیانی ﴾

عمده ترقی رشید و طواط در پیش آنسز بوده و او در تمام مدت سی سال خوارزمشاهی این پادشاه (از ۵۵۲ تا ۵۵۱) سمت ریاست دارالانشاء و یا وزارت رسائل او را داشته و کاتب مخصوص و منشی بزرگ او محسوب میشده . در طول مدتی که رشید در دولت آنسز خوارزمشاه میزیسته در غالب اوقات در سفر و حضر همراه او بسر میبرده و همواره رشته الفت بین آن پادشاه و این دبیر مؤکد و استوار بوده است مخصوصاً آنسز غالباً در محاوره با او لذت میبرده و او را حسن مجالست رشید و ظرافت او در کلام خوش می آمده و ساعتی از او دوری نمی جسته است (۱) تا آنجا که « امر داده بود در بهاوی قصر خود قصری نیز جهت رشید بسازند و از پنجره با او صحبت میداشت روزی رشید سر خود را از پنجره بیرون کرد خوارزمشاه بدید و گفت سرگرگی از پنجره نمودارست رشید در جواب عرضه داشت سرگرگی نیست بلکه آینه ایست که من آنرا از پنجره بیرون آورده ام خوارزمشاه را از جواب شگفت او خنده گرفت (۲) »

محمد عوفی صاحب لباب الالباب گوید : « در حضرت خوارزم ار عماد الدین دبیر شنیدم که شبی در فصل زمستان که روزگار ناسازگار در شربت عیش ایام مردان کافور رباحی برف تعبیه کرده بود و لشکر سرما

(۱) لباب الالباب ص ۳۶ ج ۱ و آثار البلاد قزوینی ص ۲۴۲

(۲) آثار البلاد قزوینی ص ۲۴۳-۲۴۵

از مکمن بلغار تاختن آورده سلطان اتسز مجلس عشرتی ترتیب فرموده بود و خلوتی جسته و در آن صمیمی که کمر سیم بر میان و شاقان نباتی بسته بودند و از نایره ناردانها بجای شکر نبات بر روی آورده در چنین موسمی از گنج شایگانانی سلطنت کنجی کرده بود و روز پر زرد گشته را بندیمی سیم عذاران عنبر زلف سرخ روی گردانید باحضار رشید الدین کاتب مثال داد چون رشید الدین در آمد تا بخانه بود آتش دان ترکی آتش افروخته بودند و مرغ مسمن میگردانیدند و صحن مجلس بطبقهای آبی و امرو و انواع نهار مشحون و ساقیان سیم ساق چون لؤلؤ مکنون ، القصه آن مجلس صفت بهشت داشت سلطان فرمود که رشید مرغ میخوری یا آبی گفت مرغابی ، چون ساعتی دیر شراب نوش کردند و تا وقت غروب حمزت شفق بر مشاهده شاهدان لعل رخ سر سیاه خورد مجلس خالی شد و اثر حرارت می در رک و پی بدید آمد و هنگام آن آمد که مستان شاهد باز می کنند رشید الدین دانست که وقت آنست که گرانی ببرد تا شاه با سبک روحان ساعتی تماشا کند بر خاست تا برود شاه فرمود که کجا میروی گفت میروم تا گل و ساغر آرم ، گفت بنشین که تو ما را هم گل و هم ساگری (ی) بتصحیف (۱) و مقصود اتسز از اینکه رشید او را هم ساغر است و هم گل اما بتصحیف این بوده است که او هم شاعر است و هم گل چه رشید با اصطلاح امروزی سری طاس داشته و گل یعنی اقرع بوده و خود اتسز در همین باب گفته و رشید را مدح کرده از فضل سرت بر آسمان می ساید زان بر سر تو موئی همی بر ناید ما را سر تو چو دیده در می یابد بر دیده اگر موی نباشد شاید (۲)

(۱) لباب الالباب ص ۳۶-۳۷ ج ۱

(۲) لباب الالباب ص ۳۷ ج ۱

گویند روزی شاعری بخدمت رشید راه یافت تا قصیده را که به عربی در مدح او ساخته بود بخواند چون شروع بانشاد ابتدای مصرع اول مطامع که : **سرت کل کالهوی فی قلبنا اشتیاقکا** بود کرد رشید بر آشت و دریافت که قسمت اول این مصرع بفارسی (سرت گل) میشود که تعریفی است بکلی سر او شعر او را نپسندید و بر او متذیر شد .

رشید جثه کوچک و اندامی ضعیف داشته و گویا بهمین مناسبت او را معاصرینش **وطواط** نامیده اند و طواط نام مرغیست از جنس پرستو و ترجمه آن درین مورد بخفاش یعنی شب پره و شب کور و ظاهراً درست نیست دولتشاه می گوید : او مردی حقیرالجنه و نیز زبان بوده است از آن جهت او را **وطواط** نام نهاده اند و **وطواط مرغیست** که او را **فرستوک** مینامند (۱)

نقلست که روزی در خوارزم علما مناظره و بحث می کردند در مجلس خوارزمشاه انسز ، و رشید در آن مجلس حاضر بود ، در مناظره و بحث تیز زبانی آغاز کرد و خوارزمشاه دید که مردی بدین خردی بحث بی حد و اندازه میکند و دواتی در پیش رشید نهاده بود ، خوارزمشاه از روی ظرافت گفت که دوات را بردارید تا معلوم شود که از پس دوات کیست که سخن میگوید رشید برخاست و گفت **المرء باصغریه قلبه ولسانه** خوارزمشاهرا کیاست و فضل و بلاغت رشید معلوم شد و او را محترم و موقر داشتی و بانعام و اکرام بی نهایت مستفیدش می ساخت (۲) **علاء الدین انسز** خوارزمشاه از تاریخکی که سلطان سنجر او را باین سمت برگزیده نا تاریخ شوال ۳۰هـ همواره ملازم رکاب سلطان بود و نسبت باو مصدر خدمات عمده شده ، در

(۱) در تذکره دولتشاه طبع پرفسور برون این کلمه بفاظ **فرستوک** چاپ شده

(۲) تذکره دولتشاه ص ۸۷

این تاریخ بسبب رنجشی که از امرا و ارکان دولت سنجری پیدا کرده بود بخوارزم رفت و شیوهٔ تمرد و عصیان پیش گرفت و روز بروز بین سنجر و او مادهٔ کینه و خصومت غایبتر شد تا کار بجنگ ولشکر کشی از طرفین کشید در سال ۵۳۶ در موقعیکه سلطان سنجر در جنگ معروف **قطوان** از گورخان قراخانی شکست خورد و باخ گریخت اتسز موقع را برای قتل و غارت ممالک سنجری مناسب دیده بمر و پایتخت سلطان آمد و تا آنجا را بباد تاراج داد، جمعی را کشت و عدهٔ از فضلا و علمای خراسان را هم با خود بخوارزم برد رشید نیز درین سفر همراه اتسز بود. اتسز بعد از مراجعت ازین سفر قید تبعیت سلاجقه را ترك گفته خویشین را پادشاه مستقل خوارزم خواندو: «در این حال رشید و طواط را قصیده ایست که مطلعش اینست:

چون ملک اتسز بتخت ملک برآمد دولت ساجوق و آل وی بسر آمد

و امثال این او را قصیده هاست، سلطان سنجر بانتقام این حرکت شنیع در شهور سنهٔ ۵۳۸ بر قصد او عازم رزم خوارزم گشت و بر در شهر نزول کرد و مجانبی نصب فرمود و لوای محاربت رفع چون نزدیک رسید که خوارزم مستیخاص شود و عیش بر اتسز منقص گردد هدایا و تحف نزدیک امرائے حضرت روان کرد و از سلطان عذرها خواست و استعطاف جانب او کرد سلطان نرم شد و بر سپیل هدیه و مصالحت بازگشت و اتسز بر عادت مستمر بر خلافت میداشت سلطان ادیب صابر را برسالت نزدیک او فرستاد و او یک چندی در خوارزم بماند و اتسز از رفود خوارزم بر منوال طریقهٔ ملاحظه دو شخص را فریفته بود و روح ایشان خریده و بها داده و ایشان را فرستاده تا سلطان را مغایبهٔ هلاک کنند و حیب حیاة او چاک، ادیب صابر

را از این حالت معلوم شد نشان آن دو شخص بنوشت و در ساق موزه پیر زانی
بمرور روان کرد چون مکتوب بسلطان رسید فرمود تا بحث آن کسان کردند
و ایشان را در خرابات باز یافتند و بدوزخ فرستاد ، انسز چون واقف شد
ادیب صابر را بجیحون انداخت سلطان در سنه اثنتین و اربعین و حمسمایه در ماه
جمادی الاخره باز قصه خوارزم کرد و اول قصه هزارسف را که اکنون
درین عهد بعد از لشکر مغول در آب غرق شده است دو ماه محاصره داد و
درین سفر انوری در خدمت حضرت سنجر بود این دو بیٹی بر تیرے نوشت و در
هزار سف انداخت !

اے شاہ ہمہ ملک زمین حسب تراست وز دولت واقبال جهان کسب تراست
امروز بیک حملہ هزار سف بگیر فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست
وطواط در هزار سف بود جواب این دور باعی بر تیر نوشت و بینداخت

گر خدمت تو اے شاہ بود رستم گرد یک خر ز هزار اسب تو توان برد
چون سلطان بعد از مشقت بسیار و رنج بی شمار هزار سف بگیرت و سلطان
بسبب آن بیت کہ بیشتر ثبت افتاد و این رباعی و امثال آن از وطواط عظیم
در خشم بود و سوگند خورده کہ چون او را یابند هفت عضو او را
از یکدیگر جدا کنند در طلب و جستن او مبالغت کرد و منادی بر منادی
فرمود و طواط هر شب باشیانہ و هر روز بوادی چون دانست کہ از فرار
قرار نخواهد یافت بارکان ملک در خفیه توسل می جست ، هیچ کدام از ایشان
سبب مشاهده غضب سلمان بنکفل مصلحت اوزبان نمیدادند بحکم جنسیت پناه
بخال جد پدر مقرر این کلمات **منتخب الدین بدیع الکاتب** ، سقی الله عراض
رمسه بسحاب قدسه ، داد و منتخب الدین باز آنکہ منصب دیوان انشا با منادمت

جمع داشت وقت ادای نماز بامداد بیشتر از ارکان دیوان و داد در رفتی و بعد از فراغ از نماز ابتدا بندهیجتی کردی و موافق و ملایم حال حکایتی مضحک در عقب جد بگفتی و سلطان در اسرار ملک برأی او مشورت کردی فی الجماله بتدریج سخن بذکر رشید و طواط رسید ، منتخب الدین برخاست و سلطان را گفت بنده را يك التماس است اگر مبدول افتد . سلطاف باسماف آن وعده فرمود منتخب الدین گفت و طواط مرغکی ضعیف باشد طاقت آن ندارد که او را بهفت پاره کنند اگر فرمان شود او را بدو پاره کنند سلطان بخندید و جان و طواط ببخشید . (۱)

و این منتخب الدین بدیع الکاتب که جان رشید را از هلاک رها کرده و بدین سبب خدمت بزرگی بعالم علم و ادب کرده چنانکه خود عطا ملک تصریح مینماید خال پدر چهارم ابن مورخ یعنی خال بهاء الدین محمد بن علی جوینی است و او که لقب اتابك داشته و مدتها رئیس دارالانشاء سلطان سنجر بوده از مشاهیر متوسلین و از افاضل منشیان است و در شیوه ترسل و صفت کتبات چند تصنیف داشته (۲)

مؤلف تاریخ جهانگشا گوید :

« بعد ازین اتسز بجانب کفار بیچند نوبت بغزا رفت و ظفر یافت و در آنوقت والی چند کمال الدین پسر ارسلان خان محمود بود و میان ایشان موافقتی تمام . چون آن حدود را بیشتر مستخلص گردانید در محرم سنه ۵۴۷ عزیمت سقناق و بلاد دیگر کرد تا بموافقت کمال الدین آنجا رود چون بعد چند

۱ - تاریخ جهانگشای جوینی ص ۷-۲۱۰ ج ۲

۲ - برای حال او رجوع کنید بباب الالباب ص ۷۸-۸۰ و مقدمه جلد اول تاریخ

جهانگشای جوینی ص ۱۰۰ بقره میرزا محمد خان قزوینی

رسید کمال الدین مستشعر شد و بالشگر بگر بخت و بجانب رود بار رفت و بعد از وقوف بر استشعار و فرار کمال الدین جماعتی از اکابر و معارف بفرستاد و بمواعید و امان او را مستظهر گردانید کمال الدین بنزدیک او آمد فرمود تا او را بند کردند تا در آن بند هلاک شد و کمال الدین را با رشید الدین و طواط قدیماً دوستی و مصافاتی بوده است اتسار را تخیل کردند که طواط از حال کمال الدین واقف بودست بدین سبب طواط را مدتی از خدمت دور کرد و او را در آن معنی قصاید و قطعه هاست (۱) .

و این شخص که رشید او را در قصاید خود **خاقان معظم کمال** - **الدین ابوالقاسم محمود** مینامد از معدوحین رشید بوده و او را بمطاهای جزیل مینواخته چنانکه در ایات ذیل و طواط از او بدین شکل یاد میکنید :

آفتاب جلال و عالم جود	که چو اودرجهان نشد موجود
خان عادل کمال دولت و دین	گوهر کان محمدت محمود
.	
از عطایای جزل تو شده ام	در میان هنر وران محمود
تو یک مه سه مه رخم دادی	که بردشان مه دوهفته سجود
رویشان در کشی چولاله و گل	مویشان در خوشی چو عنبر و عود
لاجرم شد فریضه بر جانم	شکر تو چون عبادت معبود
و در قصیده که مطامع آن اینست !	
ای روی تو آفتاب تابان	بردی دل و نیست بر تو تاوان
گوید :	

خاقان معظم آنکه اوراست گردون و نجوم او بفرمان

فرزانه کمال دولت و دین بی خوف کمال او ز نقصان
 بوالقاسم آنکه در کف او مقسوم شده است رزق انسان
 محمود که نام فرح او بر نامهٔ حمد گشت عنوان
 و در قصیدهٔ دیگر که مطلع آن چنینست :

ای دلبری که هست نظیر او در جهان جانی مرا و بلکه گرانمایه تر ز جان
 گفته :

بیداد گر توئی و بهمد کمال دین یابم ز دست جور تو بیداد گرامان
 خاقان نظام دولت محمود آنکه هست از رهگذار کینهٔ او چرخ بر کران
 و ازین اشعار روشن میشود که نام کمال الدین والی چند محمود بوده بنابراین
 در عبارت تاریخ جهانگشا که در فوق نقل کردیم یعنی آنجا که میگوید :
 والی چند کمال الدین پسر ارسلان خان محمود، باید یقین داشت که محمود
 نام خود کمال الدینست نه چنانکه در بادی نظر تصور میشود نام جد
 یابدر او .

در دیوان رشید همچنانکه جوینی میگوید قصاید و قطعات متعدد در باب
 دور کردن خوارزمشاه رشید را از خدمت و اظهار بی گناهی و ذکر سوابق
 انعام اتسار و صداقت و صفای شاعر در خدمتگذاری بخوارزمشاه هست و ما
 برای نمونه چند شعر از آن جمله را در این جا می آوریم :

خدا یگانا دانی که بحر طبع مرا بوقت نظم کمین بنده ایست بحر عدن (۱)
 بدان صفت که تراداده اند ملک جهان یقین بدان که مراداداند ملک سخن
 منم که بیت قصیدهٔ مراست از هر عالم منم که صدر جرییدهٔ مراست در هر فن

۱ - مطلع این قصیده چنین است

مخلص یافت زمین و زمان ز دست فتن بیدادشاه زمین و شهر بارز من

من آنکسم که زمانه ز جنبش افلاک
خدا یگانا من بند را ز قهر عدو
سیاه گشت مرا خاطر چو بدر منیر
ز ناز دوست همی گشتمی ملول کنون
مرا مباد فراموش حق نعمت تو
و در ضمن قصیده دیگری میگوید :

خدا یگانا سی ساله مدح خوان توام
گر آسیای بلا بر سرم بگردانند
منم که با صدمات بلا مرادانند
بقهر باد ز من راحت حیات اگر
منم که صیت من از خدمت نوشد شایع
شدم بسعی قبول تو منتظم احوال
خدا یگانا گفتمند حاسدان بغرض
بحق صانع هفت آسمان و هفت زمین
که تا نیاید نزدیکم اضطرار فنا
و نیز در طی قصیده دیگر میگوید :

از جور چرخ هست مرا فضل بی قیاس
شاهان چنانکه هست مرا فضل بی قیاس

- (۱) مطامع این قصیده بیت ذیاست ۱
جهان سرای غرور است سرای سرور
طمع مدار سرور الدین سرای فرور
(۲) بمطامع ذیل :
اعلام شرع بر اطراف آسمان
دست ظفر بقرت تیغ خدا و کسان

جانم رسید از ستم جاهلان بلب
 مردم بفضل سود دو عالم طلب کند
 پذیرفتم از خدای کزین پس نباشدم
 چون نیست حضم با که کشم تیغ از نیام
 از نظم من برند بهر خطه یادگار
 هم کاتب بایتم هم شاعر فصیح
 ابریت طبع من که ز باران علم او
 قومی که بسته اند میان بر خلاف من
 لیکن نه آگهند که از کین اهل علم
 بوجهل را نبینی کز کین مصطفی
 تو حافظ منی و نباشد ز گریک باک
 و ترکیب بندی نیز درین باب دارد که
 شاهان من این جلالت و آلا گذاشتم
 وز حادثات گنبد خضرانه بر مراد
 وین حضرتی که خاک جنابش کشید می
 زینجا بهجز رفتم و بسیار یادگار
 اقبال بی نهایت در گاه فرخت
 از جور بی نهایت اعدا گذاشتم
 گر آفت آفتا نرسد بنده ترا
 هم باز بیند این در فرخنده ترا